

نمود ارزش های قبیله‌ای در انتخاب ابوبکر

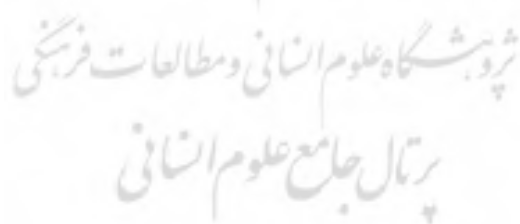
فؤاد پورآرین^۱

مهديه شهيكی^۲

چکیده

در دوره عرب پیش از اسلام اهمیت به قبیله و ارزش های قبیله‌ای در صدر امور قرار داشت و با این که در دوره پیامبر(ص) تا به اندازه‌ای این قبیله‌گرایی به خاموشی گراییده بود، اما باید توجه داشت که بعد از وفات پیامبر(ص) قبیله‌گرایی و ارزش‌های قبیله‌ای در اموری چون انتخاب جانشینی آن حضرت(ص) نقش خود را آشکار نمودند و این بار رجعت این مؤلفه‌ها در لفافه‌ای از عقاید اسلام و سنن جاهلی بود. هدف از این پژوهش بررسی نقش ارزش‌های قبیله‌ای مانند، نسبیت و عصبیت دینی و قبیله‌ای در انتخاب ابوبکر می‌باشد، این جستار با رویکرد توصیفی و تحلیلی و روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است و یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در انتخاب ابوبکر به عنوان جانشین پس از رسول خدا(ص) از منطق قبیله‌ای و معیارهای ارزشی قبیله در زمان عرب پیش از اسلام بهره بردند.

واژگان کلیدی: ارزش های قبیله‌ای، عصبیت، نسب، ابوبکر، عصبیت دینی.



^۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی. pour721@gmail.com

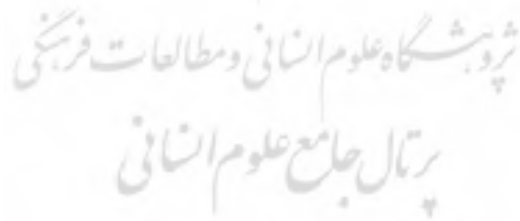
^۲. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه خوارزمی. Eslam.history1371@gmail.com

Appearance of Tribal Values in Choosing Abu Bakr

Abstract

In the pre-Islamic Arab period, the importance of the clan and tribal values was at the top of the agenda, and although in the time of the Prophet (pbuh) the extent of this tribalism was silent, it should be noted that After the death of the Prophet (pbuh), tribalism and tribal values have become apparent in matters such as the choice of succession of the Prophet (pbuh), and this time the return of these components in the wider context of the ideas of Islam and traditions of Ja'heli Was. The purpose of this study was to investigate the role of tribal values such as kinship and religious and tribal neurosis in selecting Abu Bakr. This research has been gathered by a descriptive and analytical approach and library method, and findings Research shows that Abu Bakr's choice as a successor to the Prophet (pbuh) was based on tribal logic and tribal values in pre-Islamic Arab times.

Key words: tribal values, nervousness, kinship, Abu Bakr, religious neurosis.



مقدمه

بحث جانشینی پیامبر(ص) از جمله وقایع مهم تاریخ اسلام به شمار می‌رود در رابطه با این موضوع مؤلفه های بسیاری نقش داشتند، از جمله این مؤلفه‌ها می‌توان به نقش ارزش های قبیله‌ای در تعیین زعامت مسلمانان اشاره نمود؛ قبیله به عنوان اولین ساختار اجتماعی عرب پیش از اسلام از اهمیت وافری در میان اعراب برخوردار بود چرا که اساس جامعه عرب بر پایه‌ی ساختار قبیله‌ای بود و به وسیله آن هویت و ارزش کسب می‌نمود، همچنین به همین دلیل بود که در پایبندی به سنت ها و آداب و عادات قبیله نهایت تلاش خویش را به کار می‌برد تا آنجا که حاضر بود برای قبیله خویش از جان خود درگذرد. در منطق قبیله‌ای عرب، چند عامل باعث استحکام این ساختار می‌شد از جمله این ارزش‌های قبیله‌ای که باعث استحکام قبیله می‌گشت و به حفظ موجودیت این ساختار کمک می‌نمود می‌توان به: نسب، عصب و حسب اشاره نمود. تلاش پژوهش بر این است که به این سوال پاسخ دهد که نقش ارزش‌های قبیله‌ای در انتخاب ابوبکر چگونه بود؟ و در پاسخ به سوال مطرح شده می‌توان چنین بیان داشت که برای انتخاب خلیفه مسلمانان بعد از وفات پیامبر(ص) از ضوابط قبیله‌ای استفاده نمودند و از ارزش‌های قبیله‌ای مانند: نسبت، عصبیت قبیله‌ای و دینی در انتخاب ابوبکر بهره بردند.

در باب پیشینه‌ی تحقیق می‌توان چنین بیان داشت در خصوص جانشینی پیامبر (ص) آثار متعددی با جهت گیری‌های متنوعی به رشته تحریر درآمده است، کتاب جانشینی حضرت محمد (ص) نوشته ویلفرد مادلونگ، مورخ مسیحی، در این باب اطلاعات و تحلیل های تازه ای دارد، از جمله مقالاتی که به بحث در این باب پرداخته پرداخته است، مقاله تعصب و قبیله‌گرایی در دوران جاهلیت از عثمان یوسفی، در این جستار نگارنده به نظام قبیله‌ی و همچنین به مفهوم عصبیت، مظاهر و نمود- های تعصبات قبیله‌ی در دوران پیامبر(ص) بحث نموده و شیوه‌ی اسلام در زدودن این سنن به بررسی پرداخته است. مقاله دیگر تحت عنوان منابع سازنده فرهنگ منطقه حجاز پیش از بعثت «قبیله و دین» از غلام رضا پرهیزکار است که بیشتر در پی شناخت وضعیت فرهنگی منطقه حجاز پیش از بعثت با تکیه بر قبیله و دین بوده است، که اشاره‌گذاری به مسأله قبیله در رابطه با موضوع خلافت پس از رحلت حضرت محمد (ص) و نقشی که یک قبیله بر فرهنگ یک قوم دارد بررسی نموده است.

مقاله‌ی دیگر تحت عنوان: تحلیل تاریخی تاثیر ساختار اجتماعی قبایل جزیره العرب در پیدایی سقیفه از محمد علی چلونگر و زهرا سادات کشاورز است که وضعیت سیاسی اجتماعی و فرهنگی جزیره العرب را بر پایه نظام قبیله و آنچه که باعث ایجاد نظام می‌گردد را بیان نموده است و به رجعت سنن جاهلی از قبیل حسب، نسب و عصب اشاره کرده است. مقاله دیگر تحت عنوان بررسی

مسأله جانشینی حضرت محمد(ص)، از محمود ذکاوت می‌باشد که به بررسی مسأله جانشینی پیامبر(ص) پرداخته است.

تعریف قبیله

در تعریف قبیله می‌توان چنین بیان داشت که: اولین هسته اجتماعی را با احتیاط می‌توان قبیله نامید، گروهی که تمام افراد که نسب مشترکی با هم دارد را در بر می‌گیرد و تعداد افراد آن‌ها نا مشخص می‌باشد و از نظر اجتماعی، هسته اولیه قبیله را خانواده به معنای وسیع کلمه تشکیل می‌دهد و شامل تمام اولاد ذکور یک فرد و خانواده‌های آن‌ها می‌باشد(میکل، ۱۳۸۱: ۴۰).

البته در کنار این تعریف می‌توان به نقش محیط در تشکیل قبیله اشاره نمود، چراکه شرایط محیطی و طبیعی و نوع معیشت عرب و اقتصاد آنان که بر پایه‌ی شبنانی بود، باعث شد که با تشکیل گروه‌های خانوادگی در کنار هم این اوضاع را برای خود سهل‌تر نمایند، همان گونه که آلبرت حبیب حورانی در تعریف قبیله می‌گوید: «در محیط‌های مرتع داری و جامعه‌ی روستایی، واحد اصلی و خشت اولیه ساختار جامعه، خانواده‌ای بوده است متشکل از سه نسل پدر بزرگ و مادر بزرگ، والدین و فرزندان.»(حورانی، ۱۳۸۷: ۱۵۹) و در کنار آن اشتراک در "نسب" و "خون" در شکل‌گیری قبیله از اهمیت وافری برخوردار بود.

ویژگی‌های جامعه‌ی قبیله‌ای

وقتی که ما از قبیله به عنوان ساختار سیاسی عرب در دوره جاهلی سخن به میان می‌آوریم باید به این نکته توجه داشته باشیم که قبیله و تمامی آنچه که قبیله را تشکیل می‌دهد، اعم از عرف و آداب و رسوم حاکم بر آن با تمام زندگی عرب جاهلی پیوند خورده بود و جز جدایی ناپذیر زندگی او به شمار می‌رفت.

قبیله در جامعه عرب جاهلی نه تنها شالوده حیات و بقای تمام پیوستگی‌های فردی و اجتماعی عرب به شمار می‌رفت، بلکه تمام رکن‌های شخصیتی، فکری و عقلی او را تشکیل می‌داد و اصالت همواره با قبیله بود نه فرد وابسته به آن، به معنای دیگر در ساختار قبیله‌ای در نظام جاهلی فردیت فرد در کلیت قبیله مستحیل می‌گشت، و این ساختار مبتنی بر قبیله تنها بر حیات اقتصادی و معیشت فرد حاکم نبود، بلکه تمام وجوه زندگی وی را از جمله مسائل جزئی مانند: انتخاب همسر، مکان زندگی، چگونگی رفتار و سلوک، امیال و آرزوها و همچنین جنگ و صلح و بسیاری از این موارد در زیر سایه اقتدار قبیله نقش می‌بست؛ به گونه‌ای که تمام کنش‌ها و واکنش‌های فردی، اجتماعی، اقتصادی و عاطفی محکوم به حکم ارزشهای قبیله‌ای می‌باشد (زرگری نژاد، ۱۳۹۳: ۱۶۱-۱۶۰). در زندگی قبیله‌ای همان اصول کلی که تمام جهان از آن پیروی می‌نمایند مانند عشق به بقا و حفظ جان و دفاع از خویشتن وجود دارد، ولی همه‌ی این موارد باید موافق اصول شرف باشد، به همین دلیل بود که اعراب به تجاوز دیگران صبر نمی‌نمودند و نیروی خود را برای

دفع آن به کار می‌بردند و اگر عاجز می‌گشت جای خویش را ترک می‌نمود و در موارد لزومی از تمام شبه جزیره چشم می‌پوشید همچنین اگر اختلافی رخ می‌داد که مطابقتی با اصول کرامت، مروت و شرف نداشت، کار را به جنگ و خون ریزی می‌کشاند (هیکل، بی تا: ۱۲۱/۱-۱۲۰).

با توجه به مقدمه‌ای که داشتیم، ویژگی‌هایی چند از جامعه‌ی قبیله‌ای را برمی‌شماریم. یکی از این ویژگی‌ها این است که اجتماع قبیله مطابق با یک سنت ریشه دار، با همراهی اکثریت و تاکید بر اصل اجتماع به یاری هم دیگر می‌شتافتند و اتحاد خویشاوندان تنها پناهگاه فرد در قبیله است، که بدون حضور آن هیچ فردی قادر به ادامه حیات نمی‌باشد و این که به طور خلاصه این اجتماع برای وحدت، اتحاد جمعی و همبستگی عمومی اهمیت ویژه‌ای قائل بود (کرون، ۱۳۸۹: ۱۵۰).

کلیه افراد قبیله دارای حقوق و وظایف مساوی می‌باشند که ناشی از هم‌خونی است و هر شخص موظف است با افراد قبیله خود مانند برادر رفتار نماید، و بدون توجه به این که حق با اوست یا نه به کمک وی بشتابد. در این دستگیری اول افراد و بستگان نزدیک و عشیره او اقدام به کمک می‌نمایند و چنان که خطر رفع نشد بقیه طایفه‌ها و افراد قبیله به کمک می‌شتابند (بروکلمان، ۱۳۴۶: ۶-۷). این مسئولیت مشترک از مهمترین صفات و خصال زندگی قبیله‌ای است که تمامی جنبه‌های زندگی او را در بر می‌گرفت، با توجه به این مسئولیت مشترک تمامی افراد قبیله می‌بایست در دفاع شرکت نمایند، که همین باعث دلیری و چالاکی آنان می‌گشت (زریاب خویی، ۱۳۸۸: ۲۰).

در این جوامع به دلیل نبود فکر، اندیشه، استدلال و منطق، رفتارهایی که از آنان سر میزد چیزی جز تقلید از بزرگان و سران قوم نبود، و اگر ابتکاری رخ می‌داد معمولاً از طرف همان بزرگان قوم بود؛ در واقع رؤسا و سادات قبایل منبع تشریح و قانون گذاری آنان بودند و به عنوان معیار هر حق و عملی در میان قبیله خود شناخته می‌شدند (جعفریان، ۱۳۷۱: ۱۱۵).

پایه های استحکام دهنده ی ساختار قبیله ای اعراب

به طور معقول هر جامعه بر پایه‌هایی استوار است که باعث ثبات و تداوم و بقاء آن جامعه می‌گردد. جامعه جاهلی نیز از این قانون مستثنی نیست ما در اینجا از سه عامل: نسب، عصب، حسب، به عنوان پایه‌های ارزشی استحکام دهنده‌ی قبیله نام برده و به توضیح آن‌ها خواهیم پرداخت.

نسب

در میان اعراب رسم بر این است که هر قبیله را به یک نیای مشترک منسوب می‌دارند که بنا بر عقیده افراد، خون آن نیا در رگ‌هایشان جاری است و مایه افتخار قوم عرب است و همچنین نمود و نشان جدا کننده‌ی ایشان از سایر قبایل است (علی، ۱۹۷۶: ۳۸۲/۴)، نسب نیز به معنای داشتن جد واحد و منتهی شدن اجداد یک خانواده یا یک گروه یا قوم به شخصی واحد است بدون آنکه خون آن‌ها با خون دیگری مخلوط شده باشد (رادمنش، ۱۳۵۷: ۴۰).

یکی از مهم ترین دلایل شکل گیری نسب اهمیت بود که افراد برای قبیله خویش قائل بودند، چرا که در آن روزگار اگر از حمایت قبیله خویش برخوردار نباشند در سرگردانی کامل به سر می‌برند و همچنین به این دلیل که ارزش در میان عرب جاهلی در دارا بودن فرد از یک قبیله قدرتمند تعریف می‌گشت، بنابراین متوجه این امر شدیم که محور شکل گیری قبیله بر بنیان نسب استوار است، به همین دلیل نسبیت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. از جمله دلایل اهمیت نسب در نزد اعراب این بود که حقوق و زندگی شخص بر آن استوار است و برای عرب بیابان گرد حکم ملیت را دارد که او را از سایر قبایل مصون می‌دارد، و اگر کسی بخواهد بر او ستمی روا دارد می‌داند که پشت سر او قومی هستند که او را پشتیبانی می‌کنند، از این رو او باید زنجیره‌ی نسب خود را به صورت دقیق نگهداری کند (علی، ۱۹۷۶: ۳۸۱/۴). می‌توان چنین بیان داشت که عرب با حفظ نسب قبیله‌ی خویش دایره‌ی امنیتی خود را در مقابل قبایل دیگر حفظ می‌نمود.

نسب به عنوان یک معیار ارزشی در نزد اعراب شمرده می‌شد که با استفاده از همین معیار قبایل از یکدیگر متمایز می‌شدند و به گروه‌هایی چند تقسیم می‌گشتند و نسب مانند یک عامل مستحکم کننده‌ی درون قبیله‌ای عمل می‌کرد. نگاه عرب به نسب مانند همان نگاهی است که ما به وطن داریم، هر قبیله نسب خویش را باور داشت و نسب وسیله‌ای بود برای مباحثات با قبایل دیگر، در قبیله افراد خود را از یک تن و یک خون می‌شناختند و به همین مناسبت خویشاوندی را لحمه تعبير می‌کردند که به معنای هم گوشتی می‌شد و عشیره و فرع آن را بطن و فخذ یعنی شکم و ران می‌نامیدند (ضیف، ۱۳۹۳: ۵۷).

در یک نگاه کلی به این قضیه، شاید ظاهر امر ساده به نظر برسد، اما همین نسب باعث شکل گیری دو پدیده "عصب" و "حسب" گشت و این دو برخاسته از نسبیتی است که شکل گیری قبیله بر بنیان آن استوار می‌باشد.

عصب

تعصب و عصبیت در اصل از ماده‌ی عصب به معنای پی‌هایی است که مفاصل را به هم مرتبط می‌سازد؛ سپس هرگونه پیوستگی و ارتباط را تعصب و عصبیت نامیده‌اند (جوهری، ۱۴۰۴: ۱۸۲/۱؛ ابن منظور، ۱۳۶۳: ۶۰۲/۱). اما معمولاً این لفظ در معنای افراطی و مذموم آن به کار می‌رود؛ بزرگان لغت تعصب را به معنای محامات (حمایت کردن) و مدافعه (دفاع کردن) می‌دانند (همان: ۶۰۶)؛ عصبه در لغت به معنای پسران و خویشاوندان پدری است به این معنا که پدر، عمو و برادر را شامل می‌شود (جوهری، ۱۴۰۴: ۱۸۲/۱؛ ابن منظور، ۱۳۶۳: ۶۰۵/۱)؛ این مفهوم به افراد ذکوری که از یک مرد ارث می‌برند نیز اطلاق می‌شود و تعداد افرادی که واژه عصبه به آن‌ها باز می‌گردد حدود ۲۰ تا ۴۰ نفر می‌باشند (جوهری، ۱۴۰۴: ۱۸۲/۱).

در فرهنگ لغت دهخدا آمده است که: تعصب و اصل آن خصلتی منسوب به عصبه است که خویشاوندان شخص از جانب پدر باشند که در واقع آنان کسانی هستند که از حریم جد اعلای خود

دفاع کنند (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۴۰۲/۱۰)، همچنین معنای لغوی کلمه به معنای: حمیت، طرفداری و سختی، میل و رغبت، تعصب و اشتیاق، حب وطن و حب خویشاوندی، قرابت، نسبت، و دستگیری و معاونت، حب مذهب، غیرت و عقاید مذهبی نیز آمده است (نفیسی، ۱۳۴۳: ۲۳۶۴/۴).

عصبیت در اصطلاح

العصبیه یعنی این که فرد کسان و خویشان خود را به یاری بخواند و در مقابل مخالفت و دشمنی دیگران به آن‌ها ملحق شود (علی، ۱۹۷۶: ۳۹۲/۴). برخی نیز بر این عقیده‌اند که عصبیت یک نوع رابطه و پیوند خود آگاهانه یا ناخودآگاهانه‌ی درونی می‌باشد که در جامعه بروز داده می‌شود و به تبع آن، افراد جامعه بر اساس پیوند خویشی و نزدیکی به همدیگر مرتبط خواهند شد و این پیوند به هنگام بروز هر گونه خطری که مجموعه افراد آن حلقه را تهدید کند محکم‌تر می‌شود (جابری، ۱۹۹۴: ۱۶۸)، و این احساس همبستگی عرب به قبیله‌ای که او را حمایت می‌کند و او از آن حمایت می‌کند عصبیت خوانده می‌شود (فاخوری، ۱۳۶۱: ۲۱).

به تعبیری دیگر عصبیت عبارت است از آگاهی نسبت به پیوند مسئولیت مشترک و اتحاد میان کسانی که رابطه خونی آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد (ابن خلدون، ۱۳۵۹: ۲۴۷/۱) و همچنین تعصب برگرفته از عصبیت است، و آن خصلتی است که فرد را به حمایت از خویشان وادار نماید، خواه آن‌ها ظالم باشند یا مظلوم (ابن منظور، ۱۳۶۳: ۶۰۶/۱).

این حس مسئولیت مشترک در دفاع از منافع حیاتی قبیله باعث به وجود آمدن عصبیت می‌گردد؛ پس می‌توان تعصب را چنین معنی کرد که حس شدید هم بستگی میان افراد قبیله که سبب دفاع از منافع حیاتی قبیله می‌شود و این احساس هم بستگی شدید که اصل آن برای معیشت و اقتصاد است، به امری معنوی و روحی تبدیل می‌شود که احساسی است برای قبیله به صورت واحد کلی و انتزاعی و احساس افتخار و شرافت که بدون این گونه از احساسات، هیجان روحی لازم برای دفاع از قبیله به وقوع نمی‌پیوندد (زریاب خویی، ۱۳۸۸: ۲۱).

پس به طور کلی می‌توان چنین بیان داشت که آنچه باعث ایجاد عصبیت می‌گردد: اجتماع افراد دارای نسب مشترک، زندگی قبیله‌ای، حس همپاری، زندگی سخت و طاقت فرسای اعراب و... است.

از طرفی نقش نسب در شکل‌گیری عصبیت قبیله‌ای بسیار آشکار است، به صورتی که عصب یا همان عصبیت آگاهی نسبت به پیوند مسئولیت مشترک و اتحاد میان کسانی که از طریق رابطه خونی به یکدیگر پیوند خوردند، بدین ترتیب عصبیت منشاء قدرت سیاسی و دفاعی است که افراد را به هم مرتبط می‌سازد و معادل شعور و آگاهی ملی در روزگار ماست. و این عصبیت است که فرد را به یاری و حمایت افراد قبیله بر می‌خواند، چه آنان ستمگر باشند و چه ستم‌دیده و این عصبیتی است که مبتنی بر نسب است. و از دید عرب دو نوع عصبیت وجود دارد ۱ عصبیتی که مبتنی بر

خون باشد که عامل اصلی خویشاوندی در یک خانواده است و ۲ عصبیت مبتنی بر یک نیای مشترک و یا یک جد مشترک که علت تکوین یک یا چند قبیله منتسب به او شده است (سال، ۱۳۸۰: ۳۰۹).

تعصب به منزله روح قبیله نشانه وابستگی فرد به افراد قبیله بود، او برای حفظ خویش دست به هر کاری می زد و جان خویش را فدای آنان می نمود. در این میان رفتار اعراب با برادر و عمو زاده با تعصب بیشتری همراه بود و در نظرشان عدم مساعدت این گروه از خانواده لکه ننگی برای شرافت شان محسوب می گشت، حال چه آن فرد مظلوم باشد چه ظالم و چه خطا کار باشد چه درستکار (روحانی، ۱۳۸۲: ۲۷) و به طور کلی افراد قبیله به هر بیگانه ای که قصد تعرض به افراد قبیله را داشته باشد، از جان و مال مایه می گذاشتند، چرا که قبیله زندگی و موجودیت او محسوب می شد و لذا تحت تاثیر عصبیت شدیدی قرار داشت، تعصبی که بالاتر از مقدسات دینی بود، چرا که از لحاظ شعائر دینی با دیگر قبایل شریک بودند، اما عصبیت خاص افراد قبیله بود که هم خون و خویشاوند یکدیگر بودند (ضیف، ۱۳۹۳: ۶۱).

حسب

نظام قبیله بر اساس نسب نامه بر یک "نیای مشترک" قرار داشت که از آن وضع اجتماعی و اخلاقی هر قبیله تبیین می گشت. آن دسته از افرادی که نمی توانستند به نیاکانشان به عنوان مظهر بزرگی افتخار کنند، از نظر اجتماعی تحقیر شده و در اکثر مواقع مورد اهانت قرار می گرفتند. بنا براین، علم و آگاهی از نیای مشترک نقطه اصلی وجدان اجتماعی عرب بود و عزت و افتخار افراد قبیله در مقایسه با قبیله دیگر به طور منحصر به نیاکان آنها بستگی داشت. از این افتخارات قبیله و فرد به "حسب" تعبیر می شود که نسب شناسان عرب آن را به مفهوم شمارش کارهای معروف اجداد توصیف نمودند (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۶-۱۲۵).

حسب در لغت به معنای گوناگونی آمده است، بزرگی انسان در نسب و نژاد و بزرگی و بزرگواری مرد در دین و مال (ابن منظور، ۱۳۶۳: ۱/۳۱۰) بنا به تعبیری دیگر، حسب یعنی مکارم اخلاقی؛ همچنین برخی گفته اند مرد با حسب کسی است که او را جاه و حشمت باشد و نسب باشد، با این تعبیر حسب را می توان غرور خانوادگی، قومی، و ملی و یا به میراث هایی مادی و معنوی تعبیر نمود که به تمامی افراد یک قوم شخصیت و حیثیت می بخشد و یا این که به ارزش های یک قوم تلقی می گردد و می توان چنین بیان داشت که به طور یقین حسب منبع قوی دیگر عصبیت می باشد؛ و هر ملت تا آنجا که از حسب و نسب خود با خبر باشد و نسبت به آن شناختی آگاهانه داشته باشد دارای ارزش و اعتبار است (رادمنش، ۱۳۵۷: ۴۱) و لیکن باید توجه داشت که حسب با نسب فرق می کند، به گونه ای که نسب به اعداد ابا و اجداد می پردازد ولی حسب به اعمال آنها، مانند: شجاعت، بخشش و حسن خلق اشاره دارد (ابن منظور، ۱۳۶۳: ۱/۳۱۱).

نمود ارزش های قبیله ای در انتخاب ابوبکر

با وارد شدن اعراب به دوره اسلامی، اهمیت قبیله و ضوابط قبیله ای در صدر باقی ماند، ولی در دوره ی اسلامی این ضوابط و سنت های قبیله ای در لفافه ای از مقررات اسلامی رخ پنهان نمودند که با رحلت پیامبر (ص) دوباره این مظاهر قبیله ای آشکار شدند.

این امر چنان بود که مرجع تمام تحولات مبتنی بر بیعت با ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر (ص) نه عقیده اسلامی نقش داشت و نه بحثی از غنیمت بود، بلکه سخن اول و آخر آن را منطق قبیله می زد و در چنین شرایطی که وراثت در جوامع قبیله ای نقشی نداشت، بیشتر مهاجران و انصار با ابوبکر بیعت کردند؛ و بیعت آن ها نه صرفاً به لحاظ مرکزیت او در اسلام، بلکه بیشتر به دلیل اعتبارات و ملاحظات قبیله ای صورت گرفت (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۴۴).

این ارزش های قبیله ای با حدیثی که ابوبکر به آن استناد نموده بود پر رنگ تر گشت و سر آغازی برای شروع دوباره نزاع های ارزش های قبیله ای گشت، به صورتی که درگیری هایی که بر سر ارزش های قبیله ای و ارزش های اسلام که در دوره پیامبر با پیروزی موقت ارزش های اسلامی به خاموشی گراییده بود، با رحلت پیامبر (ص) وارد مرحله جدیدی می گردد و آن استناد ابوبکر به حدیث «الائمة من القریش» است که انصار را کنار می زند و خلافت را از آن قریش می نماید، روایتی که به شدت در اصالت آن تردید است و با اصول اساسی دعوت پیامبر و ارزش های قرآنی در تعارض است و این گونه بود که منطق قبیله ای بر منطق وحی پیروز می شود و عصبیت قبیله ای در پوششی از تمسک به قول پیامبر (ص) به راه خود ادامه می دهد (برزگر، ۱۳۹۳: ۱۲۴-۱۲۳).

نمود دیگر قبیله گرایی در سنت تقسیم مناصب بود؛ ساختار سیاسی جاهلی قریش از دیر باز بر پایه ی تقسیم مناصب بود و بر این اساس مناصبی همچون رهبری، پرچم داری، سقایت و ریاست دارالندوه و... بر مبنای سهم سیاسی و تقسیم مناصب بین قبایل بود و در این مورد حتی غالب و مغلوبی وجود نداشت، گویا رهبری مانند یک شرکت سهامی است که هر قبیله در آن سهمی دارد، و این گونه بود که هیچ یک از قبیله های قریش به تغییر این سنت راضی نبودند چرا که این ساختار تقسیم مناصب به صورت سنت و میراث گذشتگان در آمده بود. (همان، ۱۲۷)، به صورتی که ابن عباس گفت که آن ها از روی حسادت حاکمیت بنی هاشم را قبول نمی کنند چرا که تحمل نخواهند کرد نبوت و رهبری در اختیار یک تیره باشد (مادلونگ، ۱۳۸۶: ۹۳).

همچنین حضرت علی (ع) در بیان های خویش بر این نکته صحنه می گذارد و می فرماید «به خدا قریش از ما کینه نکشید، جز برای آنکه خدا ما را بر آنان برگزید. آنان را پروردیم و در زمره خود در آوردیم، پس چنان بودند که شاعر گفته است: به جانم سوگند بامدادان پیوسته شیر بی آمیغ نوشیدی، و سر شیر و خرمای بی هسته خوردی، ما این رتبت را به تو دادیم و تو بلند مرتبه نبودی ما گرداگرد تو اسبان کوتاه مو و نیزه ها را فراهم آوردیم» (نهج البلاغه: خطبه ۳۳).

در واقع نگرانی کارگزاران ماجرای سقیفه، بیشتر برای این دلیل بود که اگر خلافت و پیغمبری هر دو در یک خاندان باشد باعث می‌شود که هاشمیان بر سایر قریش چیره گردند (زرین کوب، ۱۳۹۳: ۶۸)، و این از گفتارهای عمر بن خطاب هویدا است که دلیل انتخاب نکردن علی (ع) را « حَيْطَةُ عَلِيٍّ الْإِسْلَام » می‌داند به معنی این که برای اسلام احتیاط کردیم (مطهری، ۱۳۷۰: ۱۲۳) و همچنین در روزگار خلافت خلیفه دوم در یکی از سفرهایی که ابن عباس همراه عمر بن خطاب بود؛ خلیفه از وی سوال نمود که با این که پدر تو عموی پیامبر بود و تو پسر عموی پیامبر بودی پس چه چیز شما را از خلافت باز داشت؟ و عباس گفت: که نمی‌داند، ولی خلیفه در جواب گفت من می‌دانم، چرا که خلافت شما را خوش نداشتند و نمی‌خواستند که خلافت و پیغمبری را با هم داشته باشید و بدان ببالید و اگر ابوبکر آن را به شما داده بود با وجود خویشاوندی تان سودی برای شما نداشت (طبری، ۱۳۹۰: ۲۰۶۰/۵-۲۰۵۹).

نمود قبیله‌گرایی تنها مختص به ابوبکر و انصار نمی‌باشد بلکه جبهه دیگر، یعنی طرفداران علی بن ابی طالب (ع) را نیز در بر می‌گیرد، بیشتر علت مخالفت طایفه‌ی بنی هاشم بر پایه‌ی منطق قبیله‌ای استوار بود چرا که امام علی (ع) از آن قبیله بود و بنا بر منطق قبیله‌ای طرفداری از ایشان ضروری می‌نمود.

چنانکه ابن عباس در طرفداری از حضرت علی (ع) به آن حضرت می‌گوید: اگر من و ابوسفیان با تو بیعت می‌کردیم، فرزندان عبد المناف با ما مخالفت نمی‌کردند و اگر آن‌ها مخالفت نمی‌کردند هیچ یک از قریش با ما مخالفت نمی‌کرد و اگر قریش با تو بیعت می‌کرد هیچ کس از عرب با تو مخالفت نمی‌نمود (ابی الحدید ۱۴۰۴: ۴۸/۲) و این گفتار نشان دهنده‌ی آن است که با مطرح شدن امام علی (ع) به عنوان خلیفه مسلمین خاندان عبد الشمس که یکی از دو طایفه قدرتمند قریش بودند مطابق با قوانین اخلاقی قبیله‌ای قریش حمایت از علی را افتخار خود می‌دانستند و همان گونه که ابوسفیان به حمایت از امام علی پرداخت ولی امام بعد از این حمایت در نامه‌ای که به پسرش معاویه نوشت، نپذیرفتن این اقدام را به دلیل نزدیک بودن مردم به دوره جاهلیت خواند (مادلونگ، ۱۳۸۶: ۷۸).

بنابراین می‌توان چنین بیان داشت که اعراب با استفاده از منطق قبیله‌ای کار خود را سامان دادند و امر جانشینی را بر عهده گرفتند و این منطق قبیله‌ای تنها مختص به مردم مکه و طرفداران ابوبکر نبود، بلکه طایفه بنی هاشم نیز بر پایه و اساس این منطق پیش می‌رفتند؛ ولیکن امام علی (ع) بر پایه سنت‌های اسلامی و نص پیامبر حق جانشینی پیامبر (ص) را از آن خود می‌دانست، ولی عرب بر پایه سنت‌های جاهلی این امر را به ابوبکر واگذاشت و در این دوره زمانی سنت‌های جاهلی بر سنت‌های اسلامی پیروز شدند و همچنان اقتدار خود را در جامعه حفظ نمودند و در بعضی از مواقع به آن رنگ و بوی دینی می‌بخشیدند؛ به گونه‌ای که آن عصبیت قبیله‌ای که در میان اعراب ریشه دوانیده بود با همان قدرت و پایایی جای خویش را به عصبیت دینی واگذار کرد.

در سقیفه بنی ساعده علاوه بر تمایل به عصبیت قبیله‌ای، عصبیت دینی نیز نمودار بود، در سقیفه ابوبکر به «المومنون الاوائل» و همچنین مهاجرین قدیم اشاره می‌نماید و می‌گوید «ما گروه مهاجران اولی مردمی بودیم که به دین اسلام وارد شدیم و مردم در این کار پیرو ما بودند، ما از اقوام و عشیره رسول خدا(ص) هستیم» (دینوری، ۱۳۸۰: ۲۱) و این خود نشان دهنده‌ی عصبیتی است که با لعاب دینی تزئین گشته است و با توجه به این عصبیت کسانی حق خلافت را دارا هستند که از اولین مسلمانان باشند.

از جمله عوامل دیگر که به عصبیت دینی اشاره می‌کند تاکید ابوبکر به مهاجرین اولین است، مهاجرین «غیر از طایفه ی بنی هاشم» به اعتبار سبقت در ایمان به دو دسته تقسیم می‌شدند، نخست اولین مومنان را شامل می‌گشت، که قبل از هجرت و در نخستین روزهای بعثت به پیامبر (ص) گرویده بودند و دارای فضیلت بسیار بین انصار و قریش و دیگر مسلمانان بودند، و اینان همان جماعت هستند که ابوبکر به آن‌ها از «المهاجرین الاولین» تعبیر می‌کند که تعداد اندکی از مسلمانان را شامل می‌شود و اما دسته‌ی دوم شامل «مهاجرین عامه» بودند که بعدها مسلمان شدند، که هر چند از قریش بودند اما دارای ارج و منزلت گروه نخست نمی‌شدند و اما ابوبکر بدین گونه سخنان خود را در راستای اهداف دوگانه‌ای مطرح کرد که در شرایط آن روز سقیفه از حساسیت خاصی برخوردار بودند، وی با آوردن قید اولین، ابتدا مسئله‌ی خلافت را از رقابت‌ها و منازعات انصار و عامه مهاجرین، که حتی در دوره پیامبر اختلاف و درگیری داشتند فراتر برد، و بعد از آن با ترسیم نظامی از سلسله مراتب منزلتی که ناظر بر ملاک‌های ایمانی و قبیله‌ای بود، خلافت را در حلقه نخستین مسلمانان قریش نشانده، که انصار در بهترین وجه ممکن می‌توانستند تنها وزیران آنان باشند (فیرحی: ۱۵۵-۱۵۴).

گفتار ابوبکر منجر به دسته بندی‌های گشت که بر مبنای عصبیت دینی انجام شده بود؛ در این دسته بندی، یک دسته که اولین مومنان بودند و اولین مهاجران محسوب می‌گشتند در صدر امر جانشینی قرار گرفتند و دسته‌ای دیگر گروه انصار بودند که در کشمکش قدرت کنار نهاده شدند و بعد از آن مهاجرین عامه‌ای بودند که با وجود مهاجرین اوائل، قدرتی نداشتند و برتری با سابقون در ایمان، اسلام و هجرت گشت.

تفاخر به نسب و عشیره در سقیفه بنی ساعده

چنان که بیان کردیم یکی از پایه‌های استحکام دهنده قبیله اهمیت به نسب افراد قبیله بود و این اهمیت به نسب به عنوان یکی از معیارهای ارزشی که از دوره قبل از اسلام نقش بی‌بدیلی داشت، در امر جانشینی پیامبر(ص) از آن استفاده شد؛ نمود نسب‌گرایی اعراب در امر جانشینی پیامبر(ص) بود؛ در زمان پیامبر این تفاخرات به نسب و عشیره به خاموشی گراییده بود و جای آن ملاک‌های اسلامی نهادینه شده بود اما دیری نگذشت که با وفات پیامبر(ص) این امر هم بسان

قبیله گرابی اعراب، رخ پنهان خویش را آشکار نمود و در امر جانشینی پیامبر(ص) نقش بارزی را ایفا کرد و ابوبکر به عنوان فرد سخنور سقیفه با شناختی که از جامعه و اعراب زمان خویش داشت، با مطرح کردن قریش به عنوان برترین قبیله در نزد اعراب و این که امر فرمانروایی مختص به این قوم می باشد توانست، حق خلافت را در میان قریش انحصاری نماید.

عرف عرب جایگاه مهمی برای نسب و عشیره قائل بود و ابوبکر در سخنان سقیفه با استدلال به « الامومنون الاوائل » این نکته را افزود که آنان نزدیکان و خویشان پیامبر هستند و سزاوارترین مردم به خلافت هستند و همچنین در گفتارهای عمر بن خطاب در سقیفه که گفت: به خدا عرب رضایت ندهد امارت را به شما انصار بسپارد در حالی که پیغمبر غیر از شماست، اما عرب دریغ ندارد که قوم پیامبر عهده دار امور آنان شود و همچنین گفتار بشیر بن سعد که محمد(ص) از قریش است و قوم او نسبت به ما اولی تر می باشد و شایسته تر می باشد (طبری، ۱۳۹۰: ۱۲۴۸/۴-۱۲۴۴).

ابوبکر پیش از هر چیز بر قریشی بودن تاکید داشت، زیرا موقعیت مالی، سیاسی و فرهنگی قریش نسبت به سایر قبایل از اقتدار، انسجام اجتماعی و عصیت و پیوندهای درونی قوی تری برخوردار بود، اگر چه دو قبیله تیم و عدی در میان قریش نفوذ کمتری داشتند و خاندان پیامبر برای خلافت سزاوارتر بودند ولی این دو قبیله تیم و عدی قدرت بنی محزوم و بنی امیه را نداشتند، و لیکن ابوبکر به سبب خویشاوندی که با پیامبر(ص) و موقعیتی که در اسلام داشت، نسبت به دیگر شاخه های قریش (به غیر از بنی هاشم) اولویت داشت (منتظر القائم، ۱۳۸۶: ۲۶).

و از این پس مبنای حکومت اسلامی حاکمیت قریش بر تمامی اعراب بود و حق فرمانروایی کردن به نام اسلام از این ادعا حاصل شده بود که عرب فرمانبردار دیگران نخواهد شد و ابوبکر نیز حق فطری آن ها را با بی نتیجه گذاشتن جاه طلبی های انصار محافظت کرد و انصار که زمانی با حمایت خود از پیامبر(ص) قریش را وادار به تسلیم کرده بودند، اکنون بر جای خود خواهند نشست و به مانند سایر اعراب تابع قریش خواهد شد، بدون آنکه قریش از طریق قبیله یا طایفه ای طالب حکومت موروثی شوند، کار خود را سامان دادند و ابوبکر در حقیقت نماینده آن ها، یعنی خلیفه قریش بود(مادلونگ، ۱۳۸۶: ۸۳).

این موارد بیان گر استفاده از سنت نسب گرایی اعراب در امر خلافت است که کارگردانان سقیفه بر این امر تاکید بسیاری داشتند و نقطه تاکید آن ها به عشیره پیامبر(ص) بر می گشت و آن ها را سزاوار خلافت می دانستند و بعد از آن به لحاظ موقعیتی که قریش، چه در محدوده زمانی قبل از اسلام و چه در بعد از اسلام به واسطه ی برخاستن خاتم پیامبران(ص) از آن قبیله داشت، اهمیت خود را دو چندان جلوه داد و این امر تنها برهانی بود که می توانست جلوی ادعای انصار را در مقابل درخواست خلافت بگیرد.

در اینجا نیز سوالی دیگر قابل طرح است که چرا حضرت علی بن ابی طالب(ع) که از لحاظ نسبی نزدیک تر پیامبر بود به این مقام خلافت در ابتدای امر دست نیافت؟ ریشه ی این امر را نیز باید در

سنت‌های عرب قبل از اسلام جستجو کرد و به چند مورد می‌توان اشاره کرد، اولاً هر چند که امام از لحاظ نسبی نزدیکترین بود اما بر اساس قوانین قبیله ای به دلیل سن کم آن حضرت را کنار زدند چنان که ابوعبیده به حضرت علی (ع) گفت: «تو کم سن و سال هستی و آنان بزرگان قوم تواند، تو تجربه آنان را نداری، به اندازه آنها نیز کارها را نمی‌شناسی، ابوبکر در کار خلافت از تو نیرومندتر است و کارها را همه جانبه در نظر می‌گیرد، بنابراین این کار خلافت را به او بسپار» (دینوری، ۱۳۸۰: ۲۸)، ثانیاً مسئله تقسیم مناصبی بود که به آن اشاره نمودیم که از دید عرب بهتر آن است که طایفه بنی هاشم تنها عهده دار امر نبوت باشند و خلافت را به سایر قبیله های قریش واگذارند، ثالثاً منطق قبیله ای که در آن زمان در لفافه وجود داشت و جبهه ی رقیب را قوی تر می نمود، از جمله این که ابوبکر از دید عرب جاهلی و مطابق با این سنت ها و ملاک های جاهلی هم خوانی کامل را داشت .



نتیجه گیری

قبیله به عنوان یک ساختار سیاسی در دوره عرب جاهلی شالوده حیات و بقای تمام پیوستگی‌های فردی و اجتماعی عرب به شمار می‌رفت و تمامی ارکانی که قبیله را تشکیل می‌دادند جز جدایی ناپذیر زندگی عرب جاهلی محسوب می‌گشت. در این پژوهش دریافتیم که پایه‌های ارزشی استحکام دهنده قبیله که شامل نسب، عصب و حسب می‌شوند، در برپایی ساختار قبیله بسیار حائز اهمیت بودند و از سوی دیگر نمود همین ارزش‌های قبیله‌ای چون نسبیت و عصبیت قبیله‌ای مرجع تحولات انتخاب ابوبکر گشت؛ به صورتی که این ارزش‌های قبیله‌ای در انتخاب ابوبکر با تاکید بر قریشی بودن و تفاخر به نسب و عشیره آشکار گشت و در کنار آن نمود تقسیم مناصب به عنوان یک ساختار که عرب جاهلی از آن تابعیت می‌کرد در تصمیم‌گیری اعراب تاثیرگذار بود، چرا که بر پایه‌ی این سنت نمی‌توانستند تحمل کنند که امر نبوت و رهبری در یک تیره جمع گردد. در این پژوهش دریافتیم که ارزش‌های قبیله‌ای همچنان اقتدار خود را حفظ نموده بودند و در بعضی مواقع با رنگ و لعاب دینی ظاهر می‌شدند، مانند عصبیت قبیله‌ای که با همان اقتدار و پایایی عصر پیش از اسلام در دوره‌ی اسلامی در لفافه‌ای از دین جلوه نمود که این امر با تاکید ابوبکر بر پیش قدم بودن در ایمان و هجرت نمود یافت. و در کلام آخر با مطالعاتی که صورت گرفت می‌توان چنین اظهار داشت که ارزش‌های قبیله‌ای در انتخاب ابوبکر نقش انکار ناپذیری را بر عهده داشتند.

منابع و ماخذ

۱. ابن ابی الحدید، (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغه، ج ۲، قم: مکتبه المرعشی نجفی.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۵۹) مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. ابن منظور (۱۳۶۳) لسان العرب، ج ۱، قم: نشر ادب و الحوزه.
۴. برزگر، ابراهیم (۱۳۹۳) تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران، تهران: سمت.
۵. بروکلمان، کارل (۱۳۴۶) تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶. جابری، محمد عابد (۱۹۹۴) فکر ابن خلدون عصبیة والدولة، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة.
۷. جعفریان، رسول (۱۳۷۱) درآمدی بر تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۸. الجوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴) الصحاح تاج الغة و صحاح العربیة، ج ۱، تحقیق، احمد عبد الغفور عطّار، بیروت، دار العلم الملايين.

۹. حورانی ، آلبرت حبیب (۱۳۸۷) تاریخ مردمان عرب ، ترجمه ، وحید جواهر کلام ، تهران: امیر کبیر .
۱۰. دهخدا، علی اکبر(۱۳۷۳) لغت نامه ، ج ۱۰، تهران : دانشگاه تهران ، ۱۳۷۳.
۱۱. دینوری، ابن قتیبه، امامت و سیاست(تاریخ خلفا) ترجمه ناصر طباطبایی، تهران ،انتشارات ققنوس، ۱۳۸۰.
۱۲. راد منش، عزت الله (۱۳۵۷) کلیات عقاید ابن خلدون، تهران : قلم .
۱۳. روحانی، سعید(۱۳۸۲) تاریخ اسلام ، ج ۱، قم: نجم الهدی.
۱۴. زرگری نژاد، غلام حسین (۱۳۹۳) تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران: سمت.
۱۵. زرین کوب، عبد الحسین(۱۳۹۴) بامداد اسلام ، تهران: امیر کبیر.
۱۶. زریاب خوبی، عباس(۱۳۸۸) سیره رسول الله (ص) از آغاز تا هجرت ، تهران : سروش.
۱۷. سالم ، عبد العزیز(۱۳۸۰) تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقر صدری نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۱۸. ضیف ، شوقی (۱۳۹۳) تاریخ ادبی عرب (العصر الجاهلی) ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیر کبیر .
۱۹. طبری، محمد بن جریر (۱۳۹۰) تاریخ الرسل و الملوک ، ج ۴-۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
۲۰. علی، جواد(۱۹۷۶) المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، بیروت: دار العلم المیامین.
۲۱. فاخوری، حنا (۱۳۶۱). تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبد المحمد آیتی، تهران: توس.
۲۲. فیرحی ، داود(۱۳۷۸) قدرت ، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)، تهران: نشرنی.
۲۳. کرون، پاتریشیا (۱۳۸۹) تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام ، ترجمه مسعود جعفری ، تهران: سخن.
۲۴. مادلونگ ، ویلفرد(۱۳۸۶) جانشینی حضرت محمد(ص) ترجمه احمد نمایی ، جواد قاسمی و دیگران، مشهد: ناشر بنیاد پژوهش های اسلامی.
۲۵. منتظر القائم، اصغر(۱۳۸۶). تاریخ اسلام از آغاز تا سال چهلم هجری، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۲۶. مطهری، مرتضی(۱۳۷۰) امامت و رهبری، قم: صدرا .
۲۷. میکمل ، آندره، هانری لوران(۱۳۸۱) تاریخ تمدن اسلامی، ج ۱، تهران: سمت.
۲۸. نفیسی ، علی اکبر (۱۳۴۳) فرهنگ نفیسی، ج ۴، تهران: خیام .
۲۹. نهج البلاغه

۳۰. هیکل، محمد حسین (بی تا) زندگانی محمد (ص)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بی جا : انتشارات علمی اکبر علمی.
پایان نامه:

۱. حسن زاده، حسن علی (۱۳۸۸). ساختار قدرت در سرزمین حجاز (عصر جاهلیت)، راهنما هاشم آقاجری، کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، خرداد، ص ۱۲۶-۱۲۵.

